

احمد اداره‌چی

(رشت)

اشعار حکیم کسائی مروزی

تحقیقی در زندگانی و آثار او

از دکتر مهدی درخشان. انتشارات دانشگاه تهران. آبان ۱۳۶۴ / ۱۴۵ صفحه / ۱۸۵ ریال

کتاب مقدمه‌های ندارد ولی دارای مؤخره‌ای است که در آن مؤلف به «روش کار و ذکر مأخذ اشعار» و «سبب تألیف... کتاب» پرداخته است. دکتر درخشان می‌نویسد: «در تصحیح و نقل آنها روشی التقاطی پیش گرفت و هر بیت یا مصراع شعری و گاهی کلمه‌های یا جزئی از مصراعی را از فرهنگ یا کتابی یا نسخه‌ای برداشت و آنچه را نادرست و مغشوش بود باز گذاشت و با تلفیق و ترکیب آنها به اعتقاد خود ابیاتی کم و بیش درست و با معنی به دست آورد، و همواره کوشش نمود که حتی الامکان این اشعار پراکنده صورتی ساده و موجه و مطلوب یابد تا درخور استفاده دانشجویان ارجمند قرار گیرد...». ناگفته نگذاریم که «روش التقاطی» همواره مقبول نیست. چه مبحث سلیقه پیش می‌آید و مصاب نبون نظر مصحح دست کم در برخی از موارد که از جمله آنها و آفتهای این روش از بدخوانی، آسان گذاری، غمض عین، عدم غور و بررسی و اتکای به حافظه را (که متأسفانه در این کتاب کم نیست) باید نام برد. گویا نویسنده دانشمند در گزارش حال کسائی و گفتارهای دیگر کتاب هم گاه به گاه از همین روش گرفته خویشت پیروی کرده است، چه از بردن نقل قولها در گیومه « » و هم چنین از دادن مأخذ پای صفحه‌ها حتی به هنگام ذکر عین عبارت خودداری ورزیده است. در نتیجه برای خواننده این تصور پیش می‌آید که عبارت از خود مؤلف است نه دیگران، و این نوعی از ندیده گرفتن حقوق دیگران است. در مثل: دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران جلد یک می‌نویسد:

«منعوت به «حکیم» است و نامش معلوم نیست.» / ۴۴۴

دکتر درخشان: «... منعوت بلقب و نعت «حکیم» می‌باشد. نامش بدرستی معلوم نیست...» / ۳

لباب الالباب: «... باخرزی در دمیة القصر (ص ۱۹۶) بنام ابوالحسن مروزی آورده که پیداست مراد همان کسائیست...» / ۶۶۴

دکتر ریاحی: «و نیز در دمیة القصر باخرزی سخن از شاعری بنام ابوالحسن علی بن محمد کسائی مروزی می‌رود که بحسب احمد آتش همین کسائی است.» (یغما. س ۲۲. ش ۰۸. ص: ۴۴۳)

دکتر درخشان: «در دمیة القصر» باخرزی سخن از شاعری بنام ابوالحسن علی

بن محمد کسائی مروزی می‌رود که بحدس آقای احمد آتش مراد همین کسائست». ۳/ آنچه مؤلف در صفحه ۴ کتاب خویش بدون ذکر مأخذ در مورد اشتها کسائی نوشته است، برگرفته از مقاله زنده یاد فروزانفر و سپس دکتر محمد امین ریاحی است. رک: بدیع الزمان خراسانی. مجله آرمات. سال اول، ش ۱. ص: ۲۷-۳۴. دکتر محمد امین ریاحی. مجله یغما. س ۲۲. ش ۸. ص: ۴۴۳.

«زیبا بود از مرو بنازد به کسائی چونان که سمرقند باستان سمرقند» مؤلف درباره بیت فوق در حاشیه صفحه ۴ می‌نویسد: «استاد دکتر صفا این بیت را از حکیم کسائی دانسته است ولی مرحوم دکتر معین در شرح حالی که در صفحه ۹۰ تعلیقات چهار مقاله بر کسائی نوشته و تحقیقی که کرده است می‌نویسد «یکی از شعراء متقدمین گفته است» و بعد سند آن را در ذیل صفحه به نقل از مرحوم فروزانفر لباب‌الالباب عوفی ج ۲ ذکر می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که شعر از کسائی باشد.» ۴/ بیت مذکور در لباب‌الالباب ضمن حسب حال کسائی چنین آمده است: «الفرض محاسن کسائی را نهایی نیست و خیال مروزی مصداق این معنیست در آن بیت که گفته است: بیت - زیبا بود از مرو...» (۲۷۳). چنانکه مشهود است جمله افتادگی دارد و اثر است. روانشاد دکتر محمد معین «شرح حالی... در صفحه ۹۰ تعلیقات چهارم مقاله بر کسائی» نوشته و «تحقیقی» هم در باره کسائی نکرده است تا از قول فروزانفر مزبور را به «یکی از شعراء متقدمین» نسبت دهد. دکتر معین مقاله‌ای را که فروزانفر به سال ۱۳۵۹ شمسی در شماره ۱ سال اول مجله آرمات نگاشته بود در تعلیقات خویش بر چهارم مقاله با ذکر نام نویسنده نقل کرده است. عبارت «لباب‌الالباب ج ۲ ص ۳۸ طبع لیدن» هم منقول از همان جا و پای همان مقاله فروزانفر است که دکتر درخشان (ص ۳۸ طبع لیدن) آن را حذف کرده است. زنده یاد استاد دکتر معین پس از مقاله فروزانفر یادداشت مختصری درباره شیعی بودن کسائی از تقص و معارضه نهار ناصر خسرو با وی و احتمال اسماعیلی بودن کسائی دارد. مقاله فروزانفر بعدها در «مجموعه مقالات و اشعار استاد بدین‌الزمان فروزانفر بکوشش عنایت‌الله مجیدی. کتابفروشی دهخدا. ۱۳۵۱» (ص ۷-۱) آمده است.

دکتر درخشان باز در صفحه ۵ و هم‌چنین ۷ به تکرار اشتباه پیشینش پرداخته و مطلبی را که از استاد در گذشته فروزانفر است به روانشاد دکتر محمد معین نسبت داده است. پیداست که آقای دکتر حتی زحمت خواندن مقاله را به خود نداده‌اند، چه اگر مقاله را تا پایان می‌خواندند باری نام نویسنده را پای آن می‌دیدند. بگذریم چون سخن بر سر نقل قولی است که ایشان از آن مقاله نموده و برخلاف روال کار خویش این بار مطلبی را که نقل کرده‌اند در گیومه « » برده‌اند. استاد می‌نویسد: «شادروان دکتر معین نیز در تأیید این مطلب می‌نویسد: «عوفی پندارد که این اشعار را کسائی به هنگام وداع و ساعت رحیل سروده و باید وفات او را در سال ۳۹۱ هجری دانست و محتمل...» (۶) فروزانفر نگاشته است: «عوفی پندارد که کسائی قطعه‌ای را که بدین مصراع شروع میشود «بسیصد و چهل و یک رسید نوبت سال» بهنگام وداع و ساعت رحیل گفته، و

اگر بسخن وی اعتماد کنیم باید گفت وفات کسائی در سنه ۳۹۱ واقع شده، زیرا درین قطعه از پنجاه سالگی خود یاد کرده گوید: بکف چه دارم از این... و محتمل... (۹۶/۹۵) ملاحظه می فرمایید که نه نقل قول است و نه نقل به معنی.

دکتر درخشان نوشته است: «دیوان اشعار کسائی - با کمال تأسف ظاهر آزمیانه رفته...». مؤلف در اکثر موارد «دیوان اشعار کسائی» می نویسد، گویی «دیوان» فقط معنی «مجموع آثار منظوم هر شاعر را که در دفتری گرد آمده باشد» نمی دهد. قید کلمه «ظاهراً» نیز ملهم شک استاد در ازین نرفتن دیوان کسائی است. از این گفته استاد هم که احمد آتش را در صفحه ۳ «آقای» و در صفحه ۶ «استاد پیشین دانشگاه استانبول» خوانده است برمی آید که احمد آتش درحال استاد دانشگاه دیگری غیر از استانبول می باشد. در صورتی که نامبرده سالها پیش در گذشته. هر چند کلمه «فقیه» آمده مقابل نام وی در فهرست اعلام آگاهی آقای دکتر را از این موضوع می رساند.

می نویسد: «... مرحوم سید نصرالله تقوی در دیوان ناصر خسرو ابیات و اشعاری را از کسائی یا بنام او نقل کرده اند.» یا «این گونه اشتباهات را بعدها... و مرحوم تقوی تکرار کرده اند و مرحوم نصرالله تقوی نیز چون بدین شعر می رسد با آنکه خود تصریح می کند که اسلوب قصیده باسلوب شعر ناصر خسرو می ماند با این حال می نویسد «این قصیده کسائی مروزی راست» (۸/۷). آن «مرحوم» برابر چنین یادداشتی: «این قصیده را حکیم ناصر خسرو در جواب کسائی گفته: بنظر من این دو قصیده هر دو از ناصر خسرو است و گر نه قصیده اول از اوست که باسلوب شعر او شبیه تر است لیکن چون درباره نسخ قصیده اول را بکسائی نسبت داده و قصیده دوم را در مقام جواب از ناصر خسرو دانسته اند بهمان ترتیب استنساخ شد.» انتساب قصیده را به کسائی رد کرده است. اما علت اصرار دکتر درخشان را در انتساب قصیده به کسائی از سوی تقوی هنوز در نیافته ام. رک: به ص ۶۹-۷۰ اگر ایشان قصیده به مطلع:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند
یا هر روان نهفته درین گوی اغبرند
و قصیده:

بالای هفت چرخ مدور دو گهرند
کز نور هر دو، عالم و آدم منورند

از ناصر خسرو می دانند، چرا خود هر دو قصیده را جزو شعرهای کسائی آورده، شماره گذاری کرده و بدین وسیله تعداد اشعار بازمانده آن شاعر را به ۳۹۸ بیت رسانده و آنگاه هم نوشته اند که: «اشعار از ۲۹۴ بعد که مشتمل بر دو قصیده است و نخستین آنها بکسائی منسوبست در دیوان ناصر خسرو و منقولست و نیز چنانکه قبلاً گفته شد تقی الدین کاشی در تذکره خلاصه اشعار آنرا بنام کسائی نقل کرده است.../۱۲۵-۱۲۶... که باطبع و نشر این مجموعه اثری اگر چه ناقص از آثار کسائی فراهم گردیده...» (۱۱۶). باری، اگر غرض ایشان از این کار رعایت امانت علمی است، پس تقوی هم همین کار را کرده است.

مؤلف در صفحه ۷ از «گنج سخن» دوبار آن هم به فاصله چهار سطر به عنوان کتابی که از کسائی «اشعار و شرح حالی... آمده است» یاد کرده است. وی در صفحه

۱۵ در نقل مطلبی از مقاله دکتر ریاحی به روش مختار خویش چنانکه بیشتر گفته آمد همچنان ادامه داده و در مثل به جای «می‌نماید که شعر کسائی...» و «می‌نماید که شعر کسائی...» و به جای «لحن کسائی گرم‌تر و گزنده‌تر و شورانگیزتر و هیجان آمیزتر است» — «لحن کسائی گرم‌تر و گیرنده‌تر و شور انگیزتر و هیجان آمیزتر است.» آورده است.

در باره قصیده منتسب به کسایی می‌نویسد: «... بادقت در مضامین و تعبیرات و مطالب آن قصیده معلوم می‌گردد که سراینده آن شاعری اسمعیلی و هفت امامی بوده و در عقاید و افکار با ناصر خسرو توافق داشته و عقاید و افکار کسائی چیز دیگری بوده است و ما بزودی درباره نادرستی انتساب این شعر به ناصر خسرو به تفصیل سخن خواهیم گفت.» (۸) ولی بعد چنین می‌نویسد: «صرف نظر از شیوه بیان و سبک کلام و طرز افکار که خود دلیلی کافی برای اثبات اسناد آن اشعار بناصر خسرو می‌باشد بطوری که استاد دکتر صفا نوشته است...» (۷۵) باز می‌نگارد: «دیگر از کسانی که از کسائی نام برده‌اند ناصر خسرو قبادیانی است که بیش از ۹ بار نام کسائی را در دیوان خود و ضمن اشعار خویش آورده و غالباً با او بمفاخره و معارضه برخاسته است...» (۹). ناصر خسرو نه بار در شعرهایش از کسایی نام برده است نه بیش از آن.

دکتر درخشان ۹ صفحه از تألیف خود را به «مدیحه سرائی کسائی» و «بحثی درباره مدیحه سرائی و مذهب کسائی» اختصاص داده است. درین نه صفحه هم و تلاش عثی کرده تا به شاگردانش به زور سفسطه بقبولاند که کسایی شیعه به هیچ وجه شاعری ستایشگر نمی‌توانسته باشد. تازه اگر هم ستایشی نموده بسیار اندک «برای آل سامان و وزرای آنان... [و] برخی از بزرگان آل سامان...» بوده است نه سلطان محمود غزنوی «پادشاهی کرامی و بدمذهب اهل سنت و... در آغاز حنفی و بعدها... شافعی» بدین دلیل آن پاره از گفته عوفی که «اکثر اشعار او [را] در زهد و وعظ... و در مناقب اهل بیت نبوت...» خوانده صحیح است. برای این که دیوان کسایی را دیده است. ولی بهره دیگر سخن عوفی که دو بیت زیر را:

گفت گویی که کان گوهر راستی آرز او دایم کنی گوهر فشانی
چو جان از جود و رادی کرد یزدان تو بی‌جان زنده بودن کی توانی

«در مدح سلطان غازی یمین الدوله، انارالله برهانه...» دانسته بنا به گفتار صاحب نقض که گوید: «و فخری جرجانی شاعری بوده است، و در کسائی خود خلافی نیست که همه دیوان او مدایح و مناقب مصطفی و آل مصطفی است...» خطاست و براساسی نبوده و پذیرفتنی نیست. چه شاید عوفی دسترسی به دیوان کسایی نداشته تازه «اگر مدح نیز گفته پیشاه مداحی نداشته و بمدح شاهان و امیران و خلفای ستمکار زمان نیرداخته است.» / ۱۶ «اگر قول عوفی را نیز درست بدانیم و چنین پنداریم که سلطان محمود غزنوی را نیز مدح گفته است باز دلیلی بر اینکه او شاعری با پیشه مداحی نبوده است نمی‌باشد.» / ۱۷ و آخر این که: «بعداز عوفی تذکره نویسان دیگر این سخن را بی‌تحقیقی سند قرار داده و کسائی را مداح سلطان محمود خوانده‌اند» / ۱۲ پس بنا به دلیل‌های آقای

درخشان این شعر هم از کسایی نیست: ۱۹:

بهمدحت کردن مخلوق روح خویش بشخودم

نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم
بنابر این، گفته سوزنی (درگذشت ۵۶۲ یا ۵۶۹) هم که بعد از منوچهری (در
۴۳۲/...) شاعری است که به حقیقت احوال گویندگان پیش از خود آگاهی کامل
دارد، پذیرفتنی نخواهد بود:

باش ممدوح بسی مادح که ممدوحان بسی

زنده نامند از دقیقی و کسایی و شهید

یا:

کرد عتبی با کسایی همچین کرد ارخوب

مانده عتبی از کسایی تا قیامت زنده نام

آیا در تاریخ ادبیات پارسی شاعران شیعی که ستایشگری کرده‌اند نداشته‌ایم؟!

اما «فخر جاجرمی» آمده در صفحه ۱۲ «اشعار حکیم کسایی مروزی» که
محرّف «فخری جرجانی» «نقض» است، خطای فاحشی است که از ناسخ «نقض» بدین
کتاب راه یافته و دکتر درخشان هم آن را تکرار و یا به خیال خویش اصلاح کرده
است. استاد درگذشته جلال‌الدین محدث او را با فخرالدین اسعد گرگانی (درگذشته
پس از ۴۶۶) خلط کرده و در شیعه بودن این یک هم مدرکی نیافته است. ولی زنده یاد
صادق هدایت بنا به دو بیت از مشنوی ویس و رامین حدس زده که فخرالدین اسعد هم
شیعه بوده است. بهر جهت «فخری جرجانی» مضبوط در «نقض» به احتمال قریب
به یقین بایستی همان زیادبن محمد قمری جرجانی (گرگانی) شاعر استادی که در شعر
به صنایع بدیعی گرایش داشته است و به سبب دریافتن دوره شمس‌المعالی قابوس و شمشگیر
زیاری (۳۶۶-۴۰۳) از شاعران نیمه دوم سده چهارم شمرده‌اند، باشد.

دکتر درخشان در باب «اشعار کسایی و سبک سخن او» نوشته است: «اشعاری که
از حکیم کسایی باقیمانده و امروز بدست ما رسیده است از قطعی و مشکوک و مردود
مجموع آنها اندکی از چهارصد بیت کمتر است و شاید اگر استقصائی کامل بعمل آید
تعداد آن بر این مقدار هم فزونی یابد.» - البته اگر به پیروی از ایشان برآیند چه از
کسایی اندکی از ۲۶۷ بیت بیشتر نمانده است.

دکتر درخشان می‌نویسد: «مانند قول صاحب‌النقض که بصراحت و تفصیل عقاید
و افکار و مذهب کسایی را بیان کرده و او را از جمله شاعران شیعی مذهب خوانده
است...» (۱۹). عبدالجلیل قزوینی رازی نه به «تفصیل» بلکه در عبارتی موجز از
شیعیگری کسایی سخن داشته است.

سخنی نیز درباره فهرست کتاب گفته آید. «موضوع» هایی که در «فهرست
مندرجات» آخر کتاب آمده است، یا در عنوان فصل‌ها نیامده یا اگر هم آمده با
«فهرست مندرجات» یکی نیست. در نتیجه سبب سردرگمی خواننده می‌گردد. در مثل
عنوان های «نام و کنیت و آغاز زندگی کسایی...، عمده مأخذ راجع به کسایی، قصیده

در فضل امیرالمؤمنین و...» در آغاز فصل‌ها نیامده است، تازه آن‌هایی هم که ذکر شده آن‌چنان باهم متفاوت است که خواننده تصور می‌کند که مطلبی دیگر را می‌خواند. بسبب پرهیزیدن از دراز دامنی سخن کوتاه آمد. و به شعرهای مضبوط متن می‌پردازم.

ص ۲۹ بیت اول. مصرع دوم. - آراست - باید باشد به جای «و آراست» که در متن آمده است.

ص ۲۹ بیت ۷: «باغ و صحرا» - صحیح: «داغ و صحرا» است. زیرا سخن از به «ناز و تکبر و غمزه» خرامیدن است. چنانکه در لغت فرس آمده است / ۱۸۴.

ص ۲۹ بیت ۹: «خندید و بی‌تکلف» - درست: خندید بی‌تکلف.

ص ۳۵ بیت ۳۵ متن: «ما و خروش ناله» باید «ما و خروش و ناله» باشد.

در این قصیده که «مؤلف» بدان «عنوان در وصف طبیعت» را داده است، چنین توضیحی درباره «زلیخا» داده شده: «طبق روایات نام زن عزیز مصر بود که فریفته یوسف شد. / ۹۴. کدام روایات؟ اسلامی یا کلمی؟ نام «زلیخا» که زن «فوطیفار» پوطیفار) بوده و در تورات و قرآن نیامده است. در تورات فقط از زن «فوطیفار» که «مردی مصری» و «خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود» سخن رفته است. در قرآن نیز نذکری از نام «زلیخا» نیست. (رک تورات. سفر پیدایش. باب ۳۹/۱ و قاموس کتاب مقدس. قرآن. سوره یوسف - ۱۲).

بیت آخر قصیده مذکور را دکتر درخشان چنین آورده است:

هم نگذرم سوی تو هم ننگرم سوی تو دل ناورم سوی تو اینک چک تبرا
در لغت فرس مصحح روانشاد عباس اقبال به ضبط فوق است و مقابل بیت «(کذا)»
گذاشته است. علامه دهخدا بیت را بدینگونه تصحیح کرده است:

هم نگذرم به کویت، هم ننگرم به رویت دل ناورم به سویت، اینک چک تبرا
(مجاهد دانش. ص ۳. ص: ۴۹۴) آیا در کتابی دانشگاهی بدین موضوع نمی‌بایست اشارتی کرده می‌شد.

ص ۳۵ ب ۲۲-۳۵ - «روز آمد و علامت مصقول برکشید...»

مؤلف بدین بیت‌های پراکنده از دو قصیده کسایی که شمس قیس رازی در المعجم هشت بیت آن را آورده است، و عوفی در لباب‌الالباب به ثبت شش بیت از آن بسنده کرده است، عنوان «در وصف طلوع آفتاب» داده است؛ و چنانکه نوشته‌اند عنوان ها از ایشان است (ص ۱۱۷ ح). چه خوب بود «الفضل للمتقدم» (۱۱۵) را رعایت نموده و می‌نوشتند که بیشتر از ایشان دکتر مظاهر مصفا بدین قصیده عنوان «طلوع آفتاب» (پاسداران سخن ص ۷۸). دکتر ذبیح‌الله صفا «طلوع خورشید» (گنج سخن. ج ۱. ص: ۵۷) و دکتر دبیرسیاقی «روز» (پیشاهنگان شعر فارسی. ص: ۱۲۹) داده‌اند. باری، قصیده‌ای که ۱۲ بیت است و از بیت ش ۲۲ آغاز و به بیت ش ۳۳ پایان می‌یابد، و دو بیت ۳۴-۳۵ هم که با توضیحی مختصر از پی این شعر آمده است و از «قصیده یا شعر دیگری» دانسته شده است (ص: ۳۱)، در صفحه ۱۱۷ به پانزده بیت بدل شده و «بیت ۲۲ تا ۳۶» را دربر گرفته است و تازه پانزدهمین بیت نیز از قلم

افتاده است.

محقق محترم می‌نویسد: «بیتی در المعجم (ص ۲۵۸ چاپ اول) و بیتی در ترجمان البلاغه ص ۱۰۴... درجست...» (ص ۱۱۷). در المعجم مصحح مدرس رضوی هشت بیت ضبط است که اگر مؤلف رعایت نقل ابیات مضبوط در آن را می‌کرد بهتر بود. در ترجمان البلاغه هیچ بیتی از این شعرها نیست. مأخذ استاد فروزانفر در نقل بیت‌های ۳۴-۳۵ که بیت های ۲۹، ۳۱-۳۳ را به دنبال آن دوبیت در سخن و سخنوران آورده لباب‌الالباب عوفی بوده است (لباب‌الالباب. ص ۲۷۱)

ص ۳۱ ب ۴۵- مصرع دوم: «دیبای سبز را برخ خوش درکشید»: درست «خویش» است.

ص ۳۲ ب ۴۹- «وز مطرف کی بود ردا کرده وازار» «جامه و ردائی که از خز دوخته باشند...» / ۱۰۸

«مطرف» در این بیت «پارچه خز نگارین» معنی می‌دهد نه آن چیزی که مؤلف نوشته است.

ص ۳۴ ب ۶۳- مصرع دوم: «منور چو از نور او لعل کانی» تنها مأخذ این قطعه مقاله «قصدیه‌ای از کسایی مروزی» از دکتر محمد امین ریاحی در مجله یغما (س ۲۲ - ش ۸. ص ۴۴۹) است. آنجا «ملون» ضبط است. آیا مؤلف «ملون» را غلط دانسته که آن را به «منور» تبدیل کرده است!

در «مأخذ اشعار» می‌نویسد: «بیت‌های ۶۰ تا ۶۴ (در وصف باده) در هفت اقلیم امین احمد رازی ج ۲ و تعلیقات لباب‌الالباب... مندرج است». در هفت اقلیم و به نقل از آن در تعلیقات لباب‌الالباب فقط دو بیت از این قطعه آمده است نه تمام قطعه که مؤلف نوشته است.

ص ۳۵ س ۳ ح- «... و رجوع شود به مأخذ اشعار و اظهار نظر لازار درباره این بیت». در مأخذ اشعار ص ۱۱۹ چنین آمده است: «بیت ۷۵ را ژیلبر لازار در کتاب اشعار پراکنده بنام ابوشکور بلخی ثبت کرده. و گویا این نظر را از مؤلف فرهنگ اوبهی گرفته است، در آنجا نیز چنین است». «اظهار نظر» ایشان است نه لازار. در ضمن این بیت در تحفة الاحباب شاهد «مهنامه» است.

ص ۳۶ ب ۸۳- «شمار نامه»: «شمار: حساب - شمار نامه... یعنی حساب دفتری و نامه‌ای پراز رنج و عذاب (بیت ۸۵-۸۰)» (۹۸) «شمار نامه» در بیت مذکور «نامه اعمال» معنی می‌دهد:

بکف چه دارم از این پنجه شمرده تمام شمار نامه باسد هزار گونه وبال
ب ۸۴- «وصل کنم» و «محال»: درست: «فصل کنم» ضدوصل است. یعنی چگونه به سرانجام برسانم و تمام کنم.

«محال»، در حاشیه به «خجال» رجوع داده‌اند. آنجا شرحی ذیل «خجال» نوشته و نتیجه گرفته‌اند که «بی‌گمان صحیح آن «محال» است که تحریف شده یا اشتباهی در چیندن حروف مطبوعه رخ داده است. در پاسداران سخن نیز محال ضبط

شده است.» (۹۱)

خیر «اشتباهی در چیدن حروف مطبوعه رخ» نداده است، اگر مأخذ لباب‌الالباب براون باشد آنجا «خجال» آمده است. اگر مجمع باشد که «مجال» است، یا هفت اقلیم که ندارد. در سخن و سخنوران هم «خجال» ضبط است و استاد فروزانفر در حاشیه نوشته‌اند «مجال ظ». در پاسداران سخن این قصیده نیامده است. اما چرا به معنی «مجال» نپرداخته‌اند، نمیدانم. معنی «مجال» در بیت مذکور «بیهوده و باطل» است. ص ۳۷ ب ۹۱-۹۲- مصرع دوم: «گاه و دود» را علامه دهخدا «گاهدود» تصحیح کرده و معنی آن را «دودگاه» یا بوته زرگری نوشته‌اند. در لغت‌نامه نیز «گاهدود» ضبط است. هرچند «گاه» هم بدین معنی آمده است، اما نظر علامه در این مورد صائب است (رك: دانش. س ۳. ش ۴. ص: ۳۷۷).

مصرع چهارم «بر نشانم» باز علامه می‌نویسد: «ظاهراً «برفشاندم». رك: لغت‌نامه واژه «کرف». مؤلف استاد «کرف» را «شبه سنگی است سیاه و براق» معنی کرده‌اند. «کرف» در هر دو مصرع بیت دوم چنین معنایی را بر نمی‌تابد، بلکه «کرف یا کرف: سیم و مس سوخته باشد» که علامه آن را در همان چیزی... که فعلاً نیز در آذربایجان و اصفهان ظروف نقره را بدان به‌سیاهی منقش کنند» دانسته‌اند.

ص ۳۸ ب ۹۵-۹۶- «جویانی رفت پنداری بخواهد کرد بدرودم»: در اصل: «... نخواهد کرد بدرودم» در مصرع دوم هم به‌جای «... که هم اینجا بی‌مومدم» باید «که هم اینجا بی‌مومدم» باشد. چنانکه در لغت فرس ص ۴۷۶ آمده است. پیمودن: نیم سوخته شدن و از تابش آتش رنگ گردانیدن است نه از «آفتاب» که دکنتر درخشان نوشته‌اند. شاعر می‌گوید: می‌دانم که در آن دنیا خواهم سوخت، همچنانکه در این دنیا از سختی‌ها نیم‌سوخت شدم.

ص ۳۹ ح س ۴- «در لغت فرس بجای «بادخن» در بیت اول «بادخان» آمده...»: در لغت فرس مصحح اقبال که مراد مؤلف است «باد خون» ضبط است. رك ۳۶۲.

ص ۳۹ ب ۱۰۷- مصرع اول: «سرو بنان کننده و بستان خراب»: بیت منقول از لغت فرس مصحح اقبال است. آنجا «... گلشن خراب» آمده است. / ۳۶۱.

ص ۳۹ ب ۱۰۸- مصرع دوم: «پشت فرو خفته...»: گویا مأخذ مؤلف در نقل بیت مذکور، لغت فرس چاپ دبیرسایقی بوده است، چون در آنجا چنین آمده و آن هم منقول از مقاله علامه دهخدا است که در «چند نکته در تصحیح لغت فرس اسدی»، «پشت فرو خفته...» را صحیح شمرده است نه «پشت فرو چفته...» مضبوط در متن مصحح اقباس را. باری، مؤلف بی‌تذکری در این مورد، از موضوع گذشته است.

ص ۳۹ ب ۱۱۰- «آس شدم زیر آسیای زمانه...»: آس شدن یعنی نرم و خرد شدن. در این بیت آس به معنی «آسیا که با آن غلات و حبوبات را نرم و خرد کنند.» نیست. «کرانه» هم که در بیت مذکور آمده و معنی نشده به معنی «آخر. سرانجام و عاقبت» است.

ص ۴۰ ب ۱۱۱- «همی پز»، «همی پزی»، «چمانه» و «چغانه»: بنا به یادداشت

دکتر دبیرسیاقی علامه دهخدا آن را به «همی بر» و «چند بری» تصحیح کرده‌اند. صحت نظر علامه را ضبط لغت فرس (دری) مصحح مجتبابی - صادقی و همچنین نسخه بدل‌های ایاصوفیه و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تأیید می‌کند.

«بر» و «بری» از مصدر «بردن» است و به معنی «ورزیدن»، چنانکه در لغت‌نامه آمده است. می‌پندارم «چغانه» هم در اصل «چمانه» بوده است، زیرا خواست کسایی در این بیت تنبیه است و پیش چشم داشتن مرگ. پس برای آنکه از گاه سخنش نکاهد و به تأثیر آن بیفزاید هیچگاه از دو آلت موسیقی آن هم در کنار هم نام نمی‌برد. بعلاوه بساط شادمانی هنگامی دلپذیر و نشاط افزاست که سرو دوباره با هم و در کنار هم باشد، مراد شاعر نیز همین است، چه می‌گوید:

زاد همی ساز و شغل خویش همی بر چند بری شغل نای و شغل چمانه
 «چمانه: کدوی سبکی بود» و آن «نیم کدوی تراشیده رنگ کرده» ای بوده که
 «در آن شراب می‌خورده‌اند». کسایی گفته: تاکی در مجلسگاه عمرت میگذرد به عبادت
 کوش و به ترتیب توشه آخرت بیرداز.

کاتب یا خواننده لغت فرس نیز بنا به خوی جلیلی ما ایرانیان که در هر رشته‌ای ولو تخصص ما نباشد صاحب نظرمان میدانیم به پیروی از مقدمه لغت فرس که می‌خواهد:
 «و هرچه را استشهد نبود در هر بابی مفرد نیشتم و جای شعرش رها کردم تا هر که را بدیوان شاعران مطالعه افتد آن بیت را که آن لغت درش بود بجایش برنید، باشد که این کتاب برین صفت تمام شود.» برآمده و چون شاهی برای «چغانه» نیافته و در ضمن «نای» و «چغانه» را مرادف هم دیده با تبدیل «چمانه» به «چغانه» شاهی به گمان خویش برای واژه مزبور تراشیده است. در نتیجه بیتی شاهد دو واژه گردیده و برخی هم اشتباه‌هایی از این دست را از اسدی شمرده و بر او خرده گرفته‌اند.

ص ۴۵ ب ۱۱۱ - مصرع دوم: «سزد که او فگند (در اصل: او نکند. رک حواشی). طمع پیر دندان کرو»: در ص ۸۵ پای پرو آورده است: «معنی بیت ۱۱۴: سزاوار است که از این پس از یار سیم دندان طمع ببرم. سزاوار است که پیر دندان پوسیده طمع را بدور افکند و هوس یار سیم دندان نکند. این بیت در نسخه‌ها «سزد که او نکند» ضبط شده، مؤلف پیشاهنگان شعر فارسی نظر می‌دهد که: شاید «او فگند» بوده = طمع افکندن = طمع بریدن...»

دکتر محمد دبیرسیاقی را نظری بدینگونه درباره «او نکند» مضبوط در مصرع دوم این بیت است: «شاید: او فگند؛ طمع او فگندن، طمع افکندن، طمع بریدن...» با اشارتی که دکتر درخشان بدین مطلب دارد و روشن است که این نظر را پیش چشم داشته است، چون با نقل بیت مذکور در «اشعار حکیم کسایی مروزی» و حذف «او نکند» از متن و ضبط «او فگند» در متن و توجیهی چنین که آمده پیداست که بدینداری بیهوده گرفتار آمده است، زیرا شکی در درستی و ضبط «او نکند» نیست، چه بیان شاعر ساده و صریح است. کسایی می‌گوید: «شایسته است که از یارشاب قطع امید کنم، اگر او هم از

من پیر فرتوت چشم بر کند، رواست». در این بیت مقصود از صفت مرکب یار «سیم دندان» یارشاب (شابه) است که در لغت «دختری را گویند که سنش بین نوزده و سی و سه سالگی باشد». یعنی در بدایت و کمال جوانی، همچنین منظور از صفت مرکب پیر «دندان کرو» یعنی پیری که دندان کاواک و پوسیده دارد نیز پیر سالخورده و از کار افتاده و تزار است. چنانکه در بیت گفته است و در سومین بیت بدن امر تأکید دارد.

غریب ناپدش از من، غریو، گر شب و روز به ناله رعد غریوانم و، به صورت غرو ص ۴۵ ب ۱۱۷ - «فنو»: اگر مؤلف محترم توضیحی دربارهٔ این واژه که گرامی یادان عباس اقبال و علامهٔ دهخدا در یادداشت های خویش به «غلط» بودن معنای آن در این بیت کرده اند می داد، دیگر دانشجویی را که این کتاب برنامهٔ درسیش است سرگردان و گیج نمی کرد. (رک: لغت فرس مصحح اقبال ح ص: ۴۱۸ و لغت فرس چناب دبیرسیاقی ح ص: ۱۷۱).

ص ۴۱ ب ۱۲۷ - «سرکش» و «برپشت»: دکتر درخشان در ص ۱۲۵ ضمن برشمردن مأخذ خویش می نویسد: «... در مجمع الفرس و لغت فرس اسدی و... و صحاح ذیل معنی کلمات... و «سرکش» آمده است.» در لغت فرس مصحح اقبال «سرکس» ضبط است که علامهٔ دهخدا آن را در «چند نکته در تصحیح لغت فرس» به «سرکش» تصحیح کرده بوده اند. در صحاح الفرس هم به هیچوجه واژهٔ «سرکش» یا «سرکس» نیامده است. و اما «برپشت» مضبوط در لغت فرس و بیت ۱۲۷ خطا و درست «برپست» است. (رک: مجلهٔ دانش. س ۳. ص: ۳۷۲).

ص ۴۲ ب ۱۲۷ - «آن جهان را بدین جهان مفروش...»، «بیت ۱۳۷ در فرهنگ اوبهی بدقیقی نیست داده شده.» / ۱۲۱

از این گفته برمی آید که در فرهنگ مذکور شعر به نام «دقیقی» آمده است، در صورتی که چنین نیست و نسخه بدل های «معج، آس، ا» آن را به «دقیقی» منسوب داشته اند.

ص ۴۳ ب ۱۴۷ - «گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد...»: دکتر درخشان این شعر را به نقل از نسخهٔ خطی ریاض الشعرا به کسایی نسبت داده است. ولی از دقیقی است جز از گنج سخن در اشعار پراکندهٔ لازار هم جزو شعرهای دقیقی آمده است. تقی اوحدی در تذکرهٔ عرفات، هدایت در مجمع الفصحا، آذر در آتشکده و صاحب تذکرهٔ لبالب در تذکرهٔ خویش این شعر را از آن دقیقی شمرده اند. رک: اشعار پراکنده. ص: ۱۴۸.

ص ۴۳ ب ۱۵۱ - «هیچ نپذیری چون ز آل نبی باشد مرد...»: در ص ۱۲۱ س ۱۶ نویسد: «دو بیت ۱۵۱ و ۱۵۲ «دوستی آل عبا» در کتاب النقض (ص ۴۷ مندرجست شاید بتوان احتمال داد که از کسایی باشد.» این دو بیت در کتاب نقض ص ۲۶۷ بی نام گوینده آمده است. بیشتر از ایشان استاد نفیسی در تعلیقات لبالب (الباب بدین امر چنین اشارت کرده بوده اند: «... و چون این دو بیت که در کتاب النقض آمده بهمین

وزن و قافیه و بروش شعر کسایبست. احتمال نزدیک بیقین میرود که از کسایبی باشد. (۶۶۱).

ص ۴۶ ب ۱۶۱ - «ای نواصب گر ندانی فضل سرذوالجلال»: در اصل: «ای نواصب گر بدانی فضل...»: (رك: مجله یغما. س ۲۲. ش ۸. ص: ۴۷۷).

ص ۴۹ ب ۱۸۳ - «چندین حریر وحله که گسترده بر درخت

مانا که بر زدند بقرقوب و شوشتر»

مؤلف بیت را ذیل عنوان «لغت فرس اسدی» آورده است. پس معنی واژه هم باید از همان مأخذ باشد، ولی چنین نیست. در لغت فرس آمده است: «مانا: هم‌پنداری بود» (۱۱). محقق محترم می‌نویسد: «مانا: همانا». در ضمن «چندین حریر حله» صحیح است نه «حریر وحله». علامه دهخدا در این مورد نگاشته‌اند: «چندین حریر حله (بی واو) ... حله کلمتی است عام و حریر بدان عطف نمی‌شود...»: رك: مجله یغما. س ۳. ص: ۳۲۳. مؤلف در ص ۱۵۳ «قورقوب» ضبط کرده است!

ص ۴۹ ب ۱۸۴ - مصرع دوم: «بیوستش نکند طمع پوستین پیرای»: بیت منقول از لغت فرس مصحح اقبال است. در این فرهنگ چنین ضبط است: «بیوست او نکند طمع...» / ۴۵. درصاح بصورتی که ایشان آورده‌اند ضبط است. چرا بیت مذکور را در بخش شعرهای منقول از صحاح نیاورده‌اند!

ص ۴۹ ب ۱۸۷ - مصرع دوم: «تو همه حلواکنی از من طلب»: شعر منقول از لغت فرس مصحح اقبال است. آنجا «... در شب طلب» ضبط است. از کجا آورده است نمی‌دانم!

ص ۵۵ ب ۱۸۹ - «نانوردیم و خوار و این نه‌شگفت...» دکتر درخشان مأخذ را «لغت فرس اسدی» نوشته است که همان مصحح اقبال باشد. مصرع دوم در آن فرهنگ بدینگونه است: «که بن (چ: تن [کذا]) خار نیست وردنورد» ولی ایشان بدین ضبط آورده‌اند: «که برورد خار نیست نورد». این ضبط را از صحاح الفرس مصحح دکتر طاعتی گرفته‌اند اما تذکری در این مورد نداده‌اند. علامه دهخدا مصرع دوم را چنین تصحیح کرده‌اند: «نانوردیم و خوار و این نه‌شگفت که تن درد خوار نیست نورد» (رك: لغت فرس. دبیرسیاقی. ص: ۳۳).

ص ۵۵ ب ۱۹۴ - «ای دریغا که مورد زار مرا...». مؤلف استاد ذیل «مورد» نویسد: «... و شاید کنایه است از جوانی و رخساره با طراوت شاعر یا سامان زندگی و آسایش و راحت خاطر او» (۱۵۹). در این بیت «مورد زار» به‌معنای مجازیش که موی سر و ریش باشد به‌کار رفته که زمانی سیاه بوده است و اکنون برف انبوه پیری (سپیدی موی) سیاهی آن‌ها را ستانده است. رك لغت نامه: مورد زار.

ص ۵۵ بیت ۱۹۶ - «آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود...»: مؤلف در «مأخذ اشعار» ص ۱۲۲ می‌نویسد: «و در اوبهی. «میرم» بجای «بیرم» آمده...». کدام اوبهی؟ نسخه یا نسخه‌هایی خطی؟ یا تحفه‌الاحباب مصحح تقی زاده و ریاضی؟ در این

يك كه متن «بیرم» و در حاشیه نسخه «آس: محو است، ۱: بهرم.» از «فهرست كتب..» هم كه چیزی دستگیر نمی‌شود. چه در ص ۱۲۷ «تحفة الاحباب» و در ص ۱۲۹ «فرهنگ اوبهی» نوشته است. اما مشخص نکرده كه خطی است یا چاپی.

ص ۵۱ ب ۱۹۷- «ای ز دوده سایه تو ز آینهٔ فرهنگ زنگ

بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ

«هنگ» در این بیت «زور... و آهنگ چیزی کردن» نیست، بلکه «وقار، شکیبایی

و حلم» معنی می‌دهد.

ص ۵۱ ب ۱۹۸- مصرع دوم: «کز تخم مردمانت برونست پرو بال.» معنی «بال»

در ص ۸۳: «... در انسان مراد است است.» در این جا معنای مجازی واژه مراد است.

سبب و مایهٔ توانایی و نیرومندی. رك: لغت‌نامه پای «بال». گویا کسایی شعر را در هجو

کسی سروده باشد.

ص ۵۱ ب ۱۹۹- «بگره ده دل و قلوبه سپرزوخیم همه

وگر یتیم بدزدد بز نش و تاوان کن»

«فرهنگ وفائی - لغت فرس: زتیم». مؤلف كه در ص ۸۸ به معنی «تیم» برآمده،

ضمن توضیح «بوگان» نیز به شرح این بیت پرداخته و نوشته است: «دل و قلوبه و جگر

و خیم گوسفند را بگره ده، ولی اگر یتیمی گرسنه (برای سد جوع) کمی از آن بدزدد

او را بز و از وی مطالبهٔ غرامت و تاوان کن.» (۸۴).

خواننده درمی‌ماند كه کدام يك از این دو معنی را بگیرد. بیت مذکور منقول از

لغت فرس مصحح اقبال است، آنجا چنین مضبوط است:

«بگره ده دل و غلبه سپرزوخیم همه

وگر زتیم بدزدد بز نش و تاوان کن» ۳۴۲/

علامهٔ دهخدا در تصحیح این بیت نظری بدینگونه داشتند:

«بگره ده دل و عكه سپرزوخیم همه وگر یتیم بدزدد بز نش و تاوان کن»

می‌پندارم كه علامهٔ دهخدا را در این موضع اشتباهی دست داده باشد، چه «غلبه»

مضبوط در لغت فرس مصحح اقبال «قلبه = قلوبه = كلوه = كلیه» است نه «غلبه» یا

«عكه» به معنی «كشكرك» كه كاتب به خطا ضبط کرده و به ناگزیر سبب چنین اشتباهی

شده است. در این شعر سخن از گره و دل و قلبه و سپرزوخیم است نه از «غلبه» كه

اگر جانشین «قلبه» گردد معنی را از شعر باز می‌گیرد، چه سرشت ویژهٔ گره گوشته‌خواری

است. ضبط «وگر زتیم بدزدد» لغت فرس نیز كه به گره باز می‌گردد درست است نه

«وگر یتیم بدزدد» كه علامه نظر داده است. زیرا دزدی هم کاری است كه از گره

و هر جانور گوشته‌خواری سر می‌زند و کاربرد آن را هم در شعر سدهٔ چهارم می‌بینیم:

چو پوست روبه بین به تیم واتگران بدان كه تهمت از دینهٔ سرکار است. رودکی

نهاده روی به حضرت، چنانكه روبه پیر به تیم واتگران آید از در تیماس.

ابوالعباس ربنجی

ص ۵۱ ب ۲۵۱- مصرع دوم: «غدود و زهره و سرگین و خون و بوگان کن»: از لغت فرس مصحح اقبال نقل شده است. آنجا: «...خون بوگان کن» / ۳۵۶/ ص ۵۹ ب ۲۴۷- مصرع دوم: «جگر بیا زن و آگنج را بسامان کن»: شعر منقول از مجموعه الفرس است. در لغت فرس شاهد «آگنج» و بدین ضبط است: «جگر بیا زن و...» / ۵۷ هر چند در لغت نامه دهخدا «آزندن» به معنی «دوختن بسوزن. کوفتن؟» آمده است، ولی در اصل «آژندن یا آژندیدن» است و به معنی: «میان دو خشت یا دو سنگ کشیدن» است، و دکتر رواقی در تعلیقات پایان کتاب آن را از «مصدر «آزیندن» یا «آژیندن». بمعنی شکافتن و پاره کردن و باز کردن... و جگر را بشکاف و پاره کن یا قطعه قطعه کن...» گرفته است، و در این جا معنی داخل روده گوسفند کردن و به روده کشیدن است.

ص ۶۶ ب ۲۹۲- «بجوش گردن [باران و] زیر باکن از وی...»: بیت را از لغت فرس چاپ دکتر دبیرسیاقی نقل کرده است، در «تصحیح قیاسی» ایشان بحثی نیست. سخن بر سر پاره دوم مصرع نخست است که در فرهنگ مذکور بدینگونه ثبت است: «... وزیره باکن از وی» (۱۷۸). بهتر بود که ایشان هم «زیره با» - می آورند. محقق محترم در توضیح «بوگان» می نویسد: «... از قرائنی میتوان احتمال داد که شاید بیتهای ۱۹۹ و ۲۴۷ و ۲۵۱ و ۲۱۴ همه از يك قصیده طنزآمیز باشد...» (۸۴). آری چنین می نماید. اما از آن قصیده یا قطعه ۵ بیت به ما رسیده که بدین ترتیب است: ۱- بیت ۲۴۷ - عصب و گرده... ۲- ب ۲۹۲- بهجوش گردن باران و... ۳- ب ۱۹۹- به گربه ده دل و قلبه... ۴- ب ۱۲۵۱- وزین همه که بگفتم... ۵- ۲۱۴- زه، ای کسای، احسنت...»

ص ۵۱ ب ۲۵۵- «ناکرده هیچ مشک همه ساله مشکبوی...»، معنی: «فام: گونه رنگ». (با آنکه مشک نیاورده همواره بوی مشک میدهد...) (۱۵۲). «گونه. رنگ». «کردن» در این جا «به کار بردن» معنی میدهد. گوید: «با آن که هیچ گونه مشکی برای معطر کردن خود به کار نبرده همیشه مشکبوی است».

ص ۵۱ س ۲۵- «نهبن (بکسر اول و فتح دوم و چهارم)» محقق محترم واژه و بیت شاهد آن را از لغت فرس نقل کرده است. اسدی که واژه را هیچگاه با حرکت حرفها نداده است.

ص ۵۲ ب ۲۵۴- چگونه سازم با او چگونه حرب کنم

ضعیف کالبدم من نه کوهم و نه گوم

معنی شعر: «ظاهراً اینجا بمعنی دلاور و پهلوان است نه بمعنی مفاک. در فرهنگ قواس مصرع دوم: ضعیف کالبدم نه گوم و نه گریزم؟» (۱۵۶). فرهنگهایی که بمعنای واژه «گو» پرداخته و بیت مذکور را شاهد آورده اند آن را «مفاک» معنی کرده اند. البته تا آنجا که دیده ام. اما دریافت مؤلف درست است. از این روی نیازی به ذکر کلمه قید «ظاهراً» در آغاز جمله نبوده است. چه سخن از جنگ با کسی است که تن

ضعیف شاعر آن را بر نمی‌تافته است. از واژه «کوه» نیز مراد معنای مجازی آن است. معنایی که فرهنگها بدان نپرداخته‌اند. «کوه» در این بیت «تناور و نیرومند» معنی می‌دهد. چه شاعر میگوید «نه کوهم و نه گوم» یعنی «نه تناورم و نه پهلووان». در فرهنگ قواس نیز «گریزم» ضبط است نه «گریزم».

ص ۵۴ ب ۴۵۵ - «یکی جامه وین بادروزه زقوت

دگر این همه بیشی و برسریست»

مؤلف بیت مذکور و همچنین بیت ۲۵۶ را که در لغت فرس شاهد «بادروزه» آمده نقل کرده است، و در ص ۸۲ به معنای بیت ۲۵۶ که در صفت استغناست پرداخته و می‌نویسد: «و اشعار و مضامین بسیار دیگر که در استغناء طبع و علو همت سروده‌اند نظیر مضمون بیت ۲۵۵ و بلغت‌نامه رجوع شود.»

چرا به لغت‌نامه رجوع داده‌اند نمیدانم! برای دیدن شعرهایی که در ستایش از استغنا طبع سروده شده یا برای معنایی که کرده‌اند؟! بیت ۲۵۵ که چنان معنایی را بر نمی‌تابد. چه در آن شاعر از کسی سخن میدارد که کوزه‌ایش بیش نیست و نیز قوتی که تنها از مردن میرهاندش (غذای بخور و نمیر)، برعکس پیش رویش کسی قرار گرفته که غرق در ناز و نعمت است. این باژگونی شاعر را به شگفتی در انداخته و به پرسش برانگیخته است. کجای بیت ۲۵۵ بیان کننده صفت استغناست؟! همانگونه که پیشتر گفته آمد هر دو بیت از لغت فرس مصحح اقبال است. مصرع نخست بیت ۲۵۵ در آنجا چنین است: «یکی جامه، وین باد روزه که قوت». اما محقق محترم ضبطی را که در لغت‌نامه آمده به روش مختار خویش بی‌اشارت و توضیحی برگزیده و ذیل شعر های منقول از لغت فرس آورده‌اند، در صورتی که ضبط لغت فرس رسا است زیرا شاعر میگوید: «یکی را پیاله‌ای (یا کوزه‌ای = جامه) و غذای بخور و نمیری که قوت نام دارد و...»

ص ۵۴ ب ۴۵۶ - مصرع دوم: «که به بخت و بیگار کوثر و تسنیم.» «در نسخه: که به زمنت بیگار.» می‌نویسد: «بیت ۲۵۶ در لغت‌نامه ذیل کلمه باد روزه «به‌اربمنت و» و «که به بخت و» آمده وجه اخیر مناسب‌تر از همه بنظر رسید.» (۸۲). در لغت‌نامه «که به زمنت بیگار کوثر و تسنیم» آمده است، نه چنانکه مؤلف نوشته است، «به‌اربمنت» و «که به بخت و» ضبط نسخه بدل‌های نموده شده در حاشیه لغت‌نامه هست. علاوه بر این مگر «کوثر» و «تسنیم» دو چشمه مشهور بهستی نیست؟ اگر هست؟ دیگر نیازی به نشاندن جنت در کنار آن دو نیست. چه بردن جنت به متن از گوهر سیال بلاغت کلام گوینده‌ای چون کسایی کاسته و شعرش را تا حد شعری متوسط پایین می‌آورد.

(دنباله دارد)